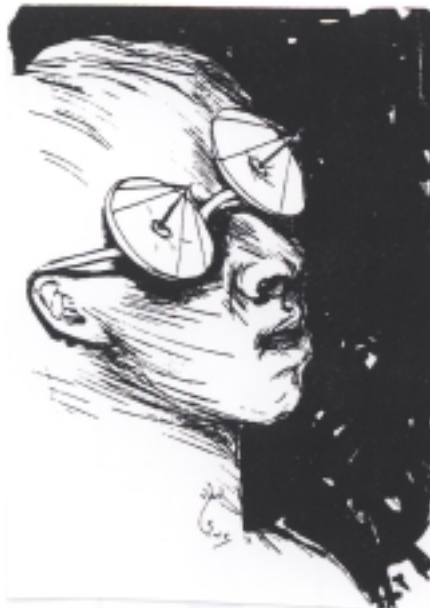


نقد تاتر

از: مجید روشنگر

از ماهواره با عشق

نویسنده و کارگردان: هوشنگ توزیع
تهیه کننده: کارگاه نمایش ۷۹
بازیگران: بهروز وثوقی - هوشنگ توزیع -
شیلا وثوق - ساحل امانی - منصور تأیید



«حالا من با این خاک، چه خاکی به سر کنم»

ساده یعنی غذای آشغال. تولید کنندگان این نوع خوراک ها، بدلیل ذائقه و پسند عمومی، غذاهای نه چندان بهداشتی را به بازار عرضه میکنند و

مردم هم به این خوراک ها رو می آورند و بازار این تولید کنندگان آنقدر گرم است که در ابعاد اقتصادی قضیه، شرکت هایی که به تولید غذاهای آشغال مشغولند، نه تنها در سطح آمریکا، بلکه در سطح جهانی از بزرگترین شرکت های اقتصادی محسوب اند. در بحث جامعه شناسی غذاهای آشغال، لبه انتقاد فقط متوجه تولید کننده نیست. لبه انتقاد متوجه مصرف کننده نیز هست. در این پژوهش ها گفته میشود که اگر ذائقه و پسند مردم آشغال نباشد، غذای آشغال هم تولید نمی شود. پس این

شاهین میر میرانی (هوشنگ توزیع) میخواهد یک کانال تلویزیونی ۲۴ ساعته راه بیندازد و از طریق تجربه های خود دریافته است که کم هزینه ترین راه انجام این کار به راه انداختن یک برنامه ماهواره ای است. دست به کار میشود و مقدمات یک برنامه ماهواره ای به نام «چو ایران نباشد تن من مباد» را آماده می کند. برای این کار به سیصد هزار دلار سرمایه نیاز دارد و منوچهر (بهروز وثوقی) پسر عموی اوست که در آلمان به تجارت فرش اشتغال دارد و قرار میشود که او به لوس آنجلس بیاید و با سرمایه گذاری او برنامه های تلویزیونی «چو ایران نباشد تن من مباد» به روی آنتن برود که یکی از برنامه های عمده آن فروش قالی از طریق برنامه های تلویزیونی است.

این چارچوب اصلی نمایشنامه «از ماهواره با عشق» آخرین نمایشنامه هوشنگ توزیع است که با کارگردانی او در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۴ در لوس آنجلس به روی صحنه آمد. (این نمایشنامه در دو اجرای قبلی خود در سانفرانسیسکو و سن دیه گو به روی صحنه آمده بود.)

در باره این نمایشنامه و هر نمایشنامه دیگری از جنبه های گوناگون می توان گفت و گو کرد که یکی از آن جنبه ها پیام آشکار یا نهان نمایشنامه است و من هم در این نوشته فقط در باره این جنبه از نمایشنامه سخن خواهم گفت و بحث در باره عناصر زیبا شناختی آن را به فرصت دیگری واگذار می کنم.

هوشنگ توزیع جسارت آمیز ترین نمایشنامه خود را بر محور یکی از دردهای عمیق اجتماعی اقلیت مهاجر ایرانی به رشته تحریر در آورده است. دردی که جامعه ایرانی هر روز با آن سر و کار دارد و تا امروز - تا آنجا که من شاهد بوده ام - کسی آنرا با چنین جسارتی مطرح نکرده است. این جسارت شهامت آمیز هوشنگ توزیع مستحق هرگونه ستایشی است و این نوشته - در واقع امر - به قصد ستایش این جسارت به روی کاغذ آمده است.

کالبد شکافی این درد اجتماعی را با یک مقایسه جامعه شناختی آغاز می کنم.

در آمریکا، در باره انواع خوراک ها و غذاهایی که مردم به طور روزانه مصرف می کنند پژوهش های بسیاری صورت گرفته و از دل این پژوهش ها، اصطلاحی وارد زبان انگلیسی شده است که با دو کلمه JUNK FOOD افاده میشود: به زبان بسیار

هوشنگ توزیع - در یک استعاره هنری - تولیدات تلویزیونی های ماهواره ای فارسی لوس آنجلس و سانفرانسیسکو و واشنگتن را - که تا تاریخ نوشتن این سطور تعداد آنها از دو جین هم بالاتر رفته است - به عنوان تولیدات آشغال با جسارت تمام مورد حمله قرار داده است و در قالب نمایشنامه ای «کمدی - درام» با سمبل های ملموسی چرک این دمل اجتماعی را با بیشتر تأثر خود بیرون ریخته است.

در طول نمایش، برای اینکه برنامه تلویزیونی «چون ایران نباشد تن من مباد» سودآور شود و سرمایه گذار بتواند از مردم پول بدست آورد، فروش خاک ایران در کیسول های کوچک و متوسط و بزرگ (بسته به آنکه بیننده چقدر پول بفرستد) خود تبدیل به یک برنامه تلویزیونی میشود. و وقتی وارد کردن خاک ایران با مشکل روبرو میشود، قرار میشود همین خاک ناقابل کالیفرنیا را، با مخلوط کردن قهوه، قهوه ای تر کنند و آن را به عنوان خاک ایران به تماشاگران «وطن دوست» خود بفروشند.

در برشی از نمایش، شاهین میر میرانی، برنامه ریز و اجرا کننده برنامه تلویزیونی «چو ایران نباشد

تن من مباد»، با اشاره به بسته ای از خاک که از ایران بدست او رسیده است می گوید: «حالا من با این خاک، چه خاکی به سر کنم.»

و این جمله ای است که تماشاچی تأثر - احياناً - با مزمزه کردن آن هنگام خروج از سالن، از خود میپرسد با این درد اجتماعی چه خاکی به سر کنم.

کمدی تا آنجا پیش می رود که مجری برنامه به فکر فروش «هوا» ی ایران می افتد و این هوا را در بالون



های سه رنگ سفید یا سرخ یا سبز - در برابر مبلغی که بینندگان برنامه برای تلویزیون میفرستند - در مقابل دوربین به سمت تماشاچی در فضا خالی میکنند و با این داد و ستد حس وطن دوستی تماشاگران تلویزیونی را ارضاء میکنند. مگر این روزها برنامه های «خالق یزدی» در این تلویزیون های ماهواره ای فروش «باد» نیست؟

مسئول این مسخره بازی ها کیست؟

تولید کنندگان برنامه های تلویزیونی؟

مسئلاً جواب منفی است. و اهمیت جسارت هوشنگ توزیع از این جهت است که برای نخستین بار - با شفافیت تمام - اما در قالب مجاز و استعاره های هنری - تماشاچی را مخاطب قرار میدهد و با روشنی تمام به او می گوید که او - به عنوان مصرف کننده - مسئول این مسخره بازی هاست. او اقلیت مهاجر ایرانی را مسئول تولید برنامه های آشغال ماهواره

ای می داند و در نمایشنامه «از ماهواره با عشق» با شهامتی خارق العاده به او می فهماند که آشغال پسندی مساوی «آشغال خوری» است و بین JUNK T.V. و JUNK FOOD تفاوتی وجود ندارد.

من هوشنگ توزیع را به خاطر این جسارت شهامت آمیزش می ستایم. او در میان نمایشنامه نویسان «فصل مهاجرت» تنها کسی است که بر روی یکی از عمیق ترین دردهای اجتماعی ایرانیان مهاجر انگشت گذاشته است و پرسش اینست که آیا جامعه ایرانی مهاجر تحمل درد این بیشتر را خواهد داشت؟

در باره جنبه های دیگر نمایشنامه حرف هایی دارم که آنها را به فرصت دیگری واگذار میکنم. اما از ذکر یک نکته ناگزیریم. حیف از این نمایشنامه که برای یک شب و در یک سالن ۱۵۰۰ نفری اجرا شد. این نمایشنامه باید در تأثر کوچک تری به روی صحنه بیاید و اجرای آن باید هفته ها و هفته ها به طول انجامد تا تأثیر دلخواه را بر ذهن و وجدان جامعه ایرانی باقی بگذارد. تأثر کوچک اجازه میدهد که تماشاچی از فاصله کوتاه تری بازی ها و حرکت ها و صداها و «میمیک» های صورت بازیگران را ببیند و لذت یک شب تأثیری را لمس کند. در سالن های کوچک - با مشکل صدا - به آن صورتی که در اجرای لوس آنجلس با آن روبرو بودیم، مواجه نخواهیم شد و سالن کوچک اجازه میدهد که صدای کلامی (صدای بازیگران) و صدای غیر کلامی (موسیقی و...) و صداهای طبیعی (صدای آب و...) کنترل شود و آن حالت و لحظه های مورد نظر کارگردان را در طول نمایش حفظ کند. در تأثر مدرن امروز، با پیشرفت تکنولوژی، سیستم صدا بخشی جدا نشدنی از «کلیت» تأثر است و این سیستم صدا هرگز نباید به عنوان یک عنصر مخل نمایشنامه، به ضرر کلیت نمایشنامه وارد صحنه شود. و این اتفاقی بود که در اجرای لوس آنجلس رخ داد - اما در همین جا باید بگویم که کارگردان با مهارت بی نظیر بر این عنصر مخل غلبه پیدا کرد و اجازه نداد نمایشنامه به بیراهه کشانده شود.

نمایشنامه، در مجموع، به نظر من کمی طولانی بود و این امکان را من در کل ساختمان و ساختار نمایشنامه می بینم که با حذف قسمت هایی از آن، بتوان طول نمایشنامه را به همان حدود ۱۲۰ دقیقه محدود کرد.

من از دور با مشکلات تأثر مهاجرت آشنا هستم و از عرق ریزان روح نمایشنامه نویسی چون هوشنگ توزیع با خبرم. اما برای تأثیرگذاری یک نمایشنامه که هدف اصلی نمایشنامه ای چون «از ماهواره با عشق» است باید چاره ای پیدا کرد. اجرای نمایشنامه با فاصله های طولانی و در سالن های بسیار بزرگ نباید هدف نمایشنامه را نقض کند.

مهر ماه ۱۳۸۳

سپتامبر ۲۰۰۴

لوس آنجلس

(مجید روشنگر سر دبیر فصلنامه ادبی بررسی کتاب (ویژه هنر و ادبیات) است که در لوس آنجلس منتشر میشود و با انتشار شماره ۴۲ خود در دوره جدید وارد چهاردهمین سال انتشار خود شده است.)